

میرزا تا به میانج برای آن است که خود را در میان جمعیت آذربایجانی افکنده در هنگام مورد خیانتی شود، و الا ارومی و خوی را خالی گذاشتن و با سواری چند ناخواسته به استقبال آمدن را راهی دیگر نخواهد بود، و من از این امر مشوش خاطریم و توقف او را در اینجا صلاح دولت نمی دانم. حضرت ولیعهد فرموده بود که: هرگاه حضورش در اینجا مورث فساد است به هر نوعی که مصلحت دانید او را روانه دارید. لهذا در هیجدهم ربیع الاول به حکم قایم مقام، نواب جهانگیر میرزا را در بالاخانه مخصوص گرفته با برادرش خسرو میرزا به دست نواب بهمن میرزا سپردند که با چهارصد (۴۰۰) مستحفظ و به اتفاق جناب میرزا نصرالله اردبیلی به اردبیل برده محبوس دارند. دو برادر دیگرش احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا که در خوی و ارومی نیابت می رانند نیز گرفته به نزد او بردند محبوس کردند.

و نواب امیرزاده والا گهر نایب السلطنه محمد میرزا در روز تعیین ساعت سعد وارد تبریز شده در عمارات ملوکانه پدر بزرگوار بر آسود و به رتق و فتق و قبض و بسط او امر مملکت داری توجه و اقدام فرمود.

و در باب یک کرور وجه مصالحه با وزیر دولت روسیه قرار دادند که دو ساله از وجوه آذربایجان برسانند.

ذکر بعضی از وقایع خراسان و منازعه شجاع الملک با برادران فتیح خان افغان و هزیمت او به جانب هندوستان

در هنگامی که نایب السلطنه مرحوم در خراسان بود و عزیمت طهران کرد، نورمحمدخان قاجار دولورا چنانکه بدان اشارت رفته در خراسان گذاشت و رضاقلی خان چاپشلو که نواب ولیعهد او را عباسقلی خان نام داد و در دره جز حکومت داشت همانا خود سری خواست. نورمحمدخان با جمعیتی کامل بر سر او رفته او را محاصره و مستأصل کرد، ناچار به خدمت سردار آمده عیال به گروگان داد و نقداً و جنساً خدمات لایقه کرد و استخلاص جست.

و یلنک توش خان جلایر کلاتی به واسطه قرب جوار دره جز به خدمت خان

قاجار آمده خدمت و اطاعت کرد و نورمحمدخان کامیاب به مشهد رجوع نمود. و از جمله واقعات خراسان اینکه چون نواب نایب‌السلطنه مغفور اراده تسخیر هرات بلکه حدود قندهار و کابلستان را که سابقاً ضمیمه مُلک ایران بوده داشت، اولیای دولت بهیه انگلیس اندیشه نمودند که اگر نایب‌السلطنه به آن حدود عزیمت کند، شاید در امر هندوستان خللی روی نهد. جناب مستر کمبل ایلچی مختار آن دولت مکنیل صاحب نایب خود را به خراسان فرستاده در باب این سفر گفتگو کردند و او باز گردیده، ولیکن مطمئن نشدند، لهذا شجاع‌الملک میرزای بن تیمور شاه افغان که از تعدی برادران مدت سی (۳۰) سال در ظلّ حمایت دولت انگلیس آسوده بود با سی هزار (۳۰۰۰۰) کس روانه کابلستان شد و به قندهار رسید. کامران میرزا از آمدن او متوحش شده از نواب امیرزاده قهرمان میرزا نایب خراسان استمداد کرد.

و بالاخره برادران فتح‌خان افغان در دور قندهار با شجاع‌الملک مقاتله کردند و رزمی عظیم در پیوستند، شجاع‌الملک شکستی فاحش یافته به جانب هندوستان گریخت، و این خبر در عشر اول ربیع اول به عرض محرمان بارگاه رفیع حضرت صاحب‌قرانی در رسید.

در بیان اختلال نظام عراق و فارس و عزیمت حضرت خاقان اکبر فتحعلی شاه قاجار به جانب اصفهان

در سالی که بختیاری ملازم رکاب مستحفظ عباس‌آباد جبن و بددلی بیشه کرده بی مبارزت و مصابرت قلعه بدان متانت را به تصرف سپاه روسیه دادند و بگریختند، حضرت خاقان ملازمین آن طایفه را که دوهزار (۲۰۰۰) بودند اخراج فرمود و عیال و خانه کوچ همه را مرخص داشت که به ولایات خود روند.

و بعد از این واقعه طوایف بختیاری در عرض راه عراق به دزدی و راهزنی معیشت می‌کردند، و چون هر طایفه به یکی از شاهزادگان عراق متوسل و در میانه شاهزادگان خلاف و غرض متداول گردیده بود، در مدافعه این طایفه مسامحه

کردند تا کار به جائی رسید که محمدتقی خان بختیاری ولد علی خان کنورسی هشت هزار (۸۰۰۰) کس برداشته به تسخیر شوشتر رفت و شوشتر و دزفول را به تصرف در آورد و از آنجا رأی رامهرمز خاک فارس کرد. اهالی کوه کیلویه و الوار ممسنی و حکام دشتی و دشتستان فارس از خدمت دیوان سرباز زدند و با یکدیگر موافقت گزیدند و با محمدتقی خان رابطه جستند و مبالغی از متوجهان دیوانی فارس ضایع و مهممل ماند و مبلغ یک کرور و یکصد هزار تومان در فارس باقی ماند. و نواب اشرف والا حسینعلی میرزای [۳۴۳] فرمانفرمای فارس، یوسف خان گرجی غلام پیشخدمت خاصه خود را که مردی دلیر و بزرگ منش بود به وزارت امیرزاده نصرالله میرزای عضدالدوله به شولستانات و ممسنی فرستاده و ضمناً در گرفتن ولی خان ممسنی بکش که حاکم ایلات خود بود و قلعه سپید در تصرف داشت او را مختار کرد. وی قصد گرفتن ولی خان نمود، ولی خان بگریخت و او از دنبالش با شمشیر برآهیخته رسیده ضربتی به وی زد. ملازمان و تفنگچیان الوار که در خارج عمارت سوار بودند شلیک کرده یوسف خان را بکشتند و ولی خان را بدر بردند.

و از این گونه حوادث در فارس مکرر روی داده بود، لهذا به اصرار و تقویت امین الدوله عبدالله خان اصفهانی، خاقان صاحبقران قاجار با وجود ضعف بنیه و قوت امراض صعبه سفر را بر حضر و زین را بر مسند و زحمت را بر راحت رجحان داد و سپاه مازندران و پیاده عراق را مأمور به رکاب داشته، در یکشنبه سیم شهر جمادی الاولی سال یک هزار و دویست و پنجاه (۱۲۵۰ هـ / سپتامبر ۱۸۳۴ م) از دارالخلافه طهران به باغ دلگشای نگارستان نزول اجلال اتفاق افتاد، روز شانزدهم شهر مذکور که سه روز به ابتدای میزان مانده بود، موکب فیروزی کوکب شاهنشاه کبیر و خاقان پیر روی به سوی مقصد نهاد، و در دوشنبه هیجدهم وارد معصومه قم گردیده به زیارت بضعه موسی علیهما السلام رفته به فکر اتمام منزل سرانجام خود افتاد.

ذکر ساختن خاقان صاحبقران مرقد و مجضع و مدفن خود را در جنب معصومه قم و سعی در اتمام آن نمودن

بر ارباب قلوب مکشوف است که سلاطین صاحب نفس قوی و دل ایشان مهبط فیوضات و الهامات غیبی است، غالباً از بعضی امورات آتیه عکسی در خاطر آنان منعکس می‌گردد و به حال مآل خود لختی بینا می‌گردند، چه جای آنکه عمر طبیعی از شصت (۶۰) تجاوز کرده و قریب به هفتاد (۷۰) گردیده باشد و قوای نفسانی روز به روز به تحلیل رود. و شیخ نظامی بس نیکو گفته است:

مثنوی

نشاط عمر باشد تا چهل سال	چو پنجه شد فرو ریزد پر و بال
چو شصت آمد نشست آمد پدیدار	چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار
به هشتاد و نود گر در رسیدی	بسا سختی که از دوران کشیدی
وز آنجا گر به صد منزل برانی	بود مرگی به صورت زندگانی
اگر صد سال مانی و یکی روز	بباید رفت از این کاخ دل افروز

و همانا در این اوقات سنین مبارک حضرت شاهنشاهی به شصت و هفت (۶۷) سال و ماهی چند رسیده بود و هفتاد (۷۰) نیز گویند. و عدد اولاد ذکور و اناث از دو بیست و شصت (۲۶۰) در گذشته و تعداد اولاد احفاد تا هفتصد و هشتاد و چهار (۷۸۴) به شمار آمده، با آنکه متدرجاً یکصد و پنجاه (۱۵۰) نفر از ایشان به سوی عالم باقی سفر کرده بودند، چگونه توان از کار رحیل برآسود.

و حال آنکه اشارت رفت که منجمین کامل ایران خاصه میرزا محمد رضای مجرس جدیدالاسلام کرمانی که نسب خود را به جاماسب حکیم قدیم اسناد می‌داد، حکم صریح کرده بود که وفات نایب السلطنه به سالی قبل از واقعه ناگزیر یعنی رحلت خاقان کبیر اتفاق خواهد افتاد، و این خبر گوشزد آن حضرت گردیده. مع القصه خاقان کبیر بعد از واقعه نایب السلطنه در فکر انجام کار خود افتاده و به مرگ تن در داده، در وقتی که فخرالدوله به عتبات عالیات می‌رفت مقرر فرمود که به

قدر پنجاه (۵۰) من از خاک پاک تربت عالی رتبت حضرت امام همام حسین بن علی علیهما السلام مخصوص محل مرقد خاقانی آورده باشد، و در بارگاه معصومه قم مضجعی لطیف ساختن فرموده، آن تربت پاک را زینت مرقد خود قرار داد و سنگی مرمر را به حجاری و نقاری امر کرد، و اشارت راند که نقش پیکری مثال خاقانی را بر روی آن مرمر بر وجهی اشبه منقوش و منبت کردند و اشعاری چند مشعر بر این حالت از طبع صاف جناب صاحب دیوان میرزا محمد تقی علی آبادی صادر و بر آن صفحه محکوک و مثبت افتاد.

و در اوقاتی که از طهران عزیمت این سفر پر خطر فرمود ضریحی سیمین به جهت مرقد مطهر حضرت امام زاده والا مقام عباس بن امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شش هزار (۶۰۰۰) تومان ساختن فرمود و دو کس از مستوفیان عظام دیوان اعلی یعنی جناب زبده الالباب میرزا هدایت الله نوری و میرزا محمد تقی نوری متصدی اتمام و انجام آن بودند. و چون یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) تومان نذر مصارف روضه مطهره معصومه (ع) فرموده بود، و در این ایام قلیلی از آن باقی بود به صرف مابقی حکم راند.

القصد در آن مکان شریف رفته مرقد و مضجع خویش را نگریسته دل از دنیا برگرفته و عاریت وار دمی چند را غنیمت می شمرد و به واسطه غیرت فطری در فکر انتظام امورات ملکی و ملتی و گوشمال مفسدین بختیاری و الوار و امن و امان طرق و بلاد و دیار همی بود.

و چون عبور توپخانه از راه قم باعث زحمت رعایای عرض راه بود، هم از دارالخلافه فرمان داده بود که توپخانه و زنبورکخانه در خدمت شاهزادگان و الاتبار امام و یردی میرزای کشیکچی باشی و صاحبقران میرزای سالار آتشخانه و سپاه پیاده و سواره مازندرانی و عراقی از راه جوشقان عبور کرده، در منزل مورچه خورت اصفهان به رکاب شاهنشاهی الحاق جویند.

الحاصل پس از سه روز توقف در دارالایمان قم عزیمت کاشان فرمود و در روز جمعه بیست و دویم در عمارت فین تزیین افزود، بعد از هشت روز به جانب اصفهان حرکت فرمود. مأمورین رکاب سعادت انتساب پادشاه سلیمان جاه در منزل مورچه خورت به رکاب اعلی پیوستند، و نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزای

حکمران بروجرد و بختیاری نیز بر حسب امر اعلی در آن منزل به حضور خاقان صاحب قرآن رسید.

نواب شاهزاده سیف الدوله حاکم اصفهان به استقبال موکب همایون راه سپرده سعادت و اقبال حضور یافت و توپخانه و زنبورکخانه رعد غریو برق انگیز همه جا نعره زنان و آتش فشان زلزله و ولوله در اصفهان در افکنده موکب اجلال به سعادت در باغ سعادت آباد هزار جریب که گلستانی است دلفریب نزول فرمود و به مدلول ما تَدْرِی نَفْسُ بَایْ اَرْضِ تَمُوْتُ^۱ در کمال جلال در آن عمارت فردوس همال مکان فرمود.

لمؤلفه

کشتی ازین بحر به ساحل رسید قافله عمر به منزل رسید

در بیان وقوع [۳۴۴] بعضی امورات و آمدن

نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس به اصفهان و

مأمور شدن با حسام السلطنه به مراجعت فارس و

رحلت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار در

سعادت آباد اصفهان و انقلاب حال شاهزادگان

پوشیده مباد که اگر چه به حکم إذا جاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ^۲. هیچ سببی و مسببی برتر از حکم تقدیر و قضا نخواهد، ولی به حسب صورت نیز سببها در کار است.

حضرت خاقان صاحبقران را که شاهنشاهی غیور و جلیل الشان بود در اواخر ایام سلطنت از غلبه دولت روسیه و دادن کرور چند به مال المصالحه و فوت فرزندان کامکار محمدعلی میرزای دولتشاه و عباس میرزای نایب السلطنه و اختلاف شاهزادگان عراق و فارس، حادثه‌ای سخت و واقعه‌ای گران بود و از ضجرت و غیرت همی گداخت تا کار مزاج اختلال یافت و امراض مزمنه روی داد و مرض به دق و سل انجامید و اطبا به مغیر تجویز کردند، آن نیز مزید علت شد. و این رکضت

۱. سوره لقمان، ۳۴: و هیچ کس نمی داند در کدام دیار می میرد.

۲. سوره اعراف، آیه ۳۴: و چون اجلشان فرارسید نه لحظه‌ای تأخیر خواهند داشت و نه تعجیل.

نیز چنانکه اطبا می‌گفتند باعث قوت مرض آمد!

و چون به اصفهان در رسید جناب آصف‌الدوله را در خدمت شاهزاده سیف‌الدوله مأمور به تاخت و تاراج اماکن و مواطن طایفه بختیاری فرموده به تهیه می‌پرداختند، و نواب فرمانفرما را از فارس به جهت اخذ بقایای سنواتی که از یک کرور گذشته بود بخواند، و او در سه‌شنبه دهم شهر مزبور با معدودی از خواص به شرفیابی حضور اعلی در رسید، و در ادای مالیات چهار ساله به معاذیر و دفع الوقت می‌پرداخت و به ملخ خواری و بقایای لا وصول و طغیان حکام محول می‌ساخت. خاقان صاحبقران مقرر فرمود که حسام‌السلطنه محمدتقی میرزا با فرمانفرما به شیراز رفته تنخواه را به وصول رساند، و امین‌الدوله نیز با هفت هزار (۷۰۰۰) کس از سواره و پیاده رکابی بعد از روزی دو از قفای آنان شتابد و به تفریق محاسبات و تنظیم معاملات فارس جد و جهد مرعی کند. و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و میرزا سیدعلی مستوفی دفتر خانه قاهره نیز با امین‌الدوله مأمور به فارس شدند.

صدق مقال آن است که شاهزادگان و امرا و وزرا دل از حیات حضرت خاقان برگرفته بودند و هر یک در اندیشه مصلحت کار خود افتاده استخلاص و استرخاخص

۱. سلطان احمد میرزا عضدالدوله در تاریخ عضدی گوید: هر وقت حضرت خاقان به سفری عزیمت می‌نمود، در هنگامی که چکمه و شلوار می‌پوشیدند، مشتری خانم باید مشغول خواندن باشد. در سفر آخر که تشریف‌فرمای اصفهان می‌شدند، مشتری خانم به رسم مألوف مشغول خواندن این بیت شد:

تو سفر کردی و خوبان همه گیسو بکنند
از فراق تو عجب سلسله‌ها بر هم خورد
حضرت خاقان مضمون بیت را به فال بد گرفته متغیر شدند و بی‌اختیار فرمودند: اناالله و انا الیه راجعون. و در همان سفر از ساحت اصفهان به گلزار جنان رفتند طاب الله تراه. (تاریخ عضدی، با توضیحات و اضافاتی از دکتر عبدالحسین نوائی. - تهران: نشر علم، ۱۳۷۶، ص ۵۰ - ۵۱). در نسخه چاپ سنگی که در اختیار مصحح است در هامش نسخه همین واقعه چنین آمده است:

در تاریخ عضدی دیده شد که هنگام حرکت فتحعلی شاه مغفور به جانب اصفهان زنی از زوجات حرم که همیشه مناسب خوانی شیوه او بود این شعر را بالبدیهه می‌خواند:
تو سفر کردی و خوبان همه گیسو بکنند
در فراق تو بسی سلسله‌ها بر هم خورد
به محض شنیدن این شعر خاقان مغفور یقین بر مردن خود در آن سفر کرد. از قضا چنان هم شد (نصرت).

خود را از آن مهلکه هایلله اسبابی همی چیدندى و اصرار و الحاح امین الدوله در حرکت خاقان صاحبقران به عراق و فارس محض رسیدن به موطن و بلد خود، و پیوستن به فرمانفرما و شجاع السلطنه و ملاحظه مال حال خود بوده، چه می دانسته که با وجود ولایت عهد نواب نایب السلطنه محمد میرزا و پیشکاری قایم مقام و منصوبیت آصف الدوله تمکن و تمدن او در ایران محال خواهد بود، و به مضمون اینکه:

زین میان تا بتوان به که کناری گیریم

خود را به جانب فارس کشیدن خواست.

نواب فرمانفرما و حسام السلطنه در سه شنبه هفدهم از حضور خاقانی رخصت انصراف به ساحات فارس یافته روانه شدند و امین الدوله [در اراضی لسان الارض مشهور به تخت فولاد خارج اصفهان نقل مکان و منتظر اخبار بود.

و خاقان صاحبقران اکبر در روز دوشنبه پانزدهم جمادی الثانیه در اوایل طلوع قدری کاهو تناول فرمود و هنگام چاشت به کباب آهو رغبت کرد. مزاج آن نبات و حیوان در هضم با یکدیگر مخاصمه و منازعه کردند و طبیعت را در تصرف تحیر دادند، عصر همان روز خاقان پیر را جوانی در سرافتاد در کنار زنده رود بی خرقه و جبه چنانکه معتاد بود به تیراندازی پرداخت و تیر قضا بر هدف آمد، ذات الجنب و قولنج بر ذات الصدر که استمرار داشت بیفزود، و میرزا حسین حکیم باشی معالجتی می کرد و سه روز درگذشت.

و مع هذا از کمال غیرت طبع به دیوان خانه آمده به رتق و فتق و حل و عقد امور ملکی می پرداخت تا در روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی که طلوع خورشید عمر مبارک قریب به غروب گردیده بود سه ساعت به نماز شام مانده از خواب برخاسته پس از صرف شوریبا و ادای فریضه لباس خاص خواست که پوشیده و به دیوان خانه همایون خرامد. در هنگامی که قامت قیامت قیام را چون سروسهی راست کرده بندقبای دارائی همی بست، ضعفی قوی بر مزاج خسروی مستولی گشته ناچار بر زمین فرو نشست، آغا بهرام خواججه قراباغی به پیش آمده خاقان صاحبقران از کمال ضعف بر او تکیه داد و نفسی چند گسیخته و شمرده برکشید و دم درکشید.

بیت

بخوشید دریای فرّ و شکوه
 آغا بهرام و خواتین ناهید چهر بهرام غلام بر سر خاقان صاحب قران ازدحام کرده
 دیدند که شاهباز روح پرفتوحش قفس تنگ قالب عنصری بر شکسته و بر ساعد
 قبول ملیک مقتدر بر نشسته، جسم فرخنده اش بی روح و نفس عیسی دمش مقطوع
 است، دود حسرت از کاخ دماغ حاضران بر فلک نهم پیوست و حیرت زبان بیان
 همه را بر بست، در کتمان این اسرار کوشیدند، و کسوت صبر و سکون پوشیدند، و
 یک روز به اشتباه گذشت، در روز دیگر که بیست و یکم بود به وضوح انجامید.
 علی الجملة جسد خاقان مغفور را تغسیل و تکفین داده و کرده در عمارت هفت
 دست بر آن نماز گزاردند و به تهیه حرکت پرداختند نعم ما قال السعدی:

نظم

خبر داری ای استخوانی قفس	که جان تو مرغی است نامش نفس
چو مرغ از قفس جست و بگسست قید	دگر ره نگردد به سعی تو صید
سکندر که بر عالمی حکم داشت	در آن دم که می رفت عالم گذاشت
میسر نبودش کزو عالمی	ستانند و مهلت دهندش دمی
نگهدار فرصت که عالم دمی است	دمی پیش دانا به از عالمی است

در تتمیم کار شاهزادگان ملتزم رکاب و

حرکت دادن محفه و تخت روان حضرت خاقان مغفور

را به جانب کاشان و شهر قم و در

معصومه به مضجع و مقبره معینه سپردن

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا که مأمور به انتظام بختیاری و در چهارمحال متوقف بود رجوع به مرکز ایالت را صلاح خود ندیده در یک فوج جدید اصفهانی که مایورخان ارمنی سرهنگ و معلم آنها بود بماند. نواب شاهزاده حسام السلطنه [۳۴۵] محمد تقی میرزا که با شاهزاده حسینعلی میرزا مأمور به فارس و باطناً طالب ایالت آن ممالک بود، بعد از استحضار از این واقعه فرمانفرما را وداع کرده، این راه

بروجرد و آن راه شیراز برگرفته برفتند. امین‌الدوله از تخت فولاد با ابواب جمعی خود به اردوی اعلی آمده مستوره کبری تاج‌الدوله اصفهانی والدۀ نواب سیف‌الدوله را برداشته وارد شهر اصفهان شد و من باب الاحتیاط به دولتخانه جناب سید سند عالم کامل فخر مجتهدین حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر زید فضلہ رفته ساکن شد. و نواب شاهزاده عبدالله میرزای دارا به بعضی ملاحظات در اردو نمانده به جانب طهران روی نهاد. نواب شاهزاده محمد رضا میرزا راه محلات برگرفته به خدمت جناب حاجی زین‌العابدین شیروانی سیاح که در آن ایام در آنجا ساکن بود رفته از آن مرد جهان‌دیده مشورت در مصلحت حال خود کرد. وی گفتت باقطع و یقین صاحب تاج و نگین نایب‌السلطنه محمد میرزا خواهد بود، صلاح حالت آن است که به سرعت راه تبریز گرفته به خدمت ولیعهد رسی و اظهار اخلاص کنی و در رکاب وی به طهران آئی و در ظل عطوفتش بیاسائی. شاهزاده معظم‌الیه قبل از همه مسرعان این خبر را به نایب‌السلطنه و الاشان رسانیده، از آن پس حاجی میرزا کوچک فرستاده حاجی زین‌العابدین وارد تبریز شده شرح واقعه بر حضرت ولیعهد معروض داشت.

علی‌ای حال اهالی اردوی اعلی بهم برآمدند، دستجات سواره شاهیسون خارج اردو را غارت کرده راه بلاد خود برگرفتند و اهالی اصفهان کوجه‌ها را سبیه‌بندی کرده با حزم همی بودند و کسی را به شهر راه نمی‌دادند. شاهزادگان اردو به واسطه کبر سال محکوم نواب رکن‌الدوله علی‌نقی میرزاشده، بر در باغ سعادت آباد اجتماع کرده به فکر حرکت دادن نعش خاقان مغفور و عیال حرم و ائانه سلطنت افتادند. نخست نواب رکن‌الدوله اسباب خاصه سلطنت را از قبیل شمشیر و خنجر و خفتان مجوهر و تاج و افسر و بازویندهای الماس مشهور به «تاج‌ماه» و «کوه نور» را برداشته به نواب امام ویردی میرزای کشیکچی باشی که برادر امی او بود سپرده در حفظ آنها او را امین کرده، از آن سپس به حمل و نقل خزاین و دفاین مصمم گردید.

چون اغلب استران بارکش و شتران سرکاری به جهت تعلیف به صحراها و چمنها متفرق بودند و بعضی را هم شاهیسونان غارت نمودند، مجال توقف چندان نبود، جمیع اسباب و اساس بیوتات سرکار اعلی را در آنجا ریخته، عزم طهران کردند. نعش شریف خاقان مغفور را در تخت روان زرین نهاده، صباح روز شنبه بیست و یکم

جمادی الثانی با توپخانه و زنبورکخانه و ملازمان رکابی مازندرانی و آصف الدوله و اسکندر میرزا خلف شاهزاده ملک آرا روانه شدند. و چون اهالی اصفهان دروازهها بر بسته و کوچه بندی کرده بودند، از خارج شهر به حرکت در آمدند و در دور حصار شهر سه روز گردش کرده تا از خلاب و وحل و جوی و جدول در گذشته راه نطنز سپرده روی به قم نهادند.

دستجات سواره و پیاده مازندرانی و استرابادی که صاحب اختیار ایشان نواب اسکندر میرزا خلف ملک آرا و مطاع ایشان جناب میرزا آقاخان وزیر لشکر بود در آن سفر به حفظ ائمه سلطنت کمال تیقت و اهتمام و تحفظ و انتظام به ظهور آورد و سربازان عراقی مکرر در راه قصد دستبرد می کردند. چون کل اهالی مازندران با یکدیگر متفق بودند و حارسانه راه می سپردند، عراقیان پای جرأت در پیش نهادند. به آدابی که جنیبتها و توپخانه و زنبورکخانه و نقارخانه پیشاپیش همی رفتند و خاقان صاحبقران از قفای آنان راه می سپردند، در این وقت نیز به نظام تمام حرکت کرده و تخت روان حضرت خاقان بی روان را پیش افکنده با آداب و اشکباری و تعزیه و بی قراری در دنبال صف بر آراسته همی رفتند و به هر قریه و ده که در رسیدند از خروش و ناله مردمان جهان پر آشوب همی شد، زنان و مردان جامه های سیاه در بر کرده و مقنعه های مشکین بر سرافکنده گل و لای و لژن و خاک بر سر و روی پاشیده، شاه جویان و شاه گویان خود را بر خاک راه می افکندند، مویه کنان و موی کنان همی غلطیدند. گفتی روز فزع اکبر است و هنگام هنگامه محشر که کس را پروای کس نیست و احدی را احدی دادرس نه. همراهان تخت روان چندان بگریستندی که سرو پای ایشان غرقه دریای خوناب بودی و چندان بنالیدندی که گوش گردون انباشته از سیماب شدی، کتلهای مشکینه پوش بر آراسته و پلاسهای سیاه بر گردن افکنده مزید ناله و آه شاهزادگان و امرا گشتندی.

بالجمله در روز پنجشنبه چهارم رجب که روز ورود قم بود، جمیع علما و سادات و مشایخ و فضلا و قرا و چاوش بلکه صغیر و کبیر و اناث و ذکور قم با عمامه های سیاه و سبز و جامه های نیلوفر و کحلی سرا پای برهنه از شهر بیرون آمده و در پیش تخت روان شاه ایران بر خاک افتادند و ناله و خروش برکشیدند تا به شهر داخل شده، کل شهر را سیاه بسته و ضریح حضرت معصومه را مشکین لباس

پوشیده، جنازه خاقان صاحبقران کبیر را که در واقع پدر کبیر و صغیر اهل ایران بود و تا دیده گشاده بودند جز او را ندیده بودند بر گرد مرقده مطهره حضرت معصومه طواف داده در محلی مخصوص که معین شده بود و تربت حسینه را در آن گسترده بودند، جسد شریف شاهنشاه عهد را بخشبایند و به قانون ملوک عجم درب دخمه اعلی را به ترکیب قبر ترتیب داده بیستند و بر آوردند، و سنگ مرمر مصفی منقش منبت را بر فراز آن بنهادند و اسباب قرائت و تلاوت فروچیدند، و سه روز و سه شب شیلاتی ملوکانه کشیدند.

و بعد از رعایت لوازم تعزیت و بز و احسان بر پیر و جوان رکن الدوله با همراهان به دارالخلافت طهران براند و آصف الدوله به بعضی ملاحظات در قم بماند. و مدایح و تهنیت فصحای عهد به مراثنی و تعزیت تبدیل یافت تواریخ گفتند و در مصایب سفتند:

نمونه

سپهر ار راست گویم از توام دل در هراسستی
 که دوران تو را بر کین و خونریزی اساسستی
 جوی در خرمن ماهت نه و بر خرمن هستی
 درودن را سر هر مه مهت بر شکل داسستی
 مشعبد طاس بازی ساحرت بینم که در دستش
 گهی سیمینه جامستی، گهی زرینه طاسستی
 دو قرص سرد و گرمت بیش نی بر خوان و در گردش
 گرسنه صف به صف [۳۴۶] بر میهمانان بی قیاسستی
 همی گردی وزین گردش ندانی چیست مقصودت
 که دایم دیده‌ها بر بسته چون گاو خراسستی
 به عالم هر که آینده نماند از تو پاینده
 که سال و ماه ساینده گه و مه را چو آسستی
 به جز نابوده نابوده ز دور آست آسوده
 کزین سان آس بهر سودن اجسام ناسستی
 به جام و کاس هشیاران گیتی از تو سنگ و خون

به جای نوش دایم زهرت اندر جام و کاسستی
 ز تقدیر تو در عقل و حس اهل خرد نقصان
 ز تأثیرت اگر چه جمله را عقل و حواسستی
 به خاک تیره بس ماه دلارا از تو خوش خفته
 که رنگ گلرخان چین و ترکان ایاسستی
 کفن شد لبس سلطانی که در حشمت همی گفתי
 سلیمان دوم بی اشتباه و التباسستی
 ملک را از غبار سم اسب او ذرو رستی
 فلک را از عطوس خاک راه او عطاسستی
 شه صاحبقران فتحعلی شه کانجمت یکسر
 تو گفתי گرد خرگاهش بزک داران پاسستی

مع القصه مدت عمر شریف حضرت خاقان به اختلاف روایتین از شصت و هفت (۶۷) الی هفتاد (۷۰) و زمان سلطنتش سی و نه (۳۹) سال و کسری بوده و پنجاه و نه (۵۹) پسر و چهل و شش (۴۶) دختر در زمان رحلتش موجود بودند و به ذکر اسامی سامی شاهزادگان ذکور می پردازیم.

ذکر اسامی شاهزادگان و اولاد ذکور حضرت خاقان فتحعلی شاه قاجار قوینلو نورالله مضجعہ علی الاجمال

بر ارباب سیر مخفی مماناد که از آغاز پادشاهی کیومرث پیشدادی الی الان که یکہزار و دوہست و ہفتاد (۱۲۷۰ھ / ۱۸۵۲م) ہجری است در ہیچ تاریخی بہ نظر نرسیدہ کہ کثرت اولاد ہیچ سلطانی بدین تعداد بودہ باشد، چہ کہ از بدو شباب تا ختم، دوہست و شصت (۲۶۰) اولاد ذکور و اناث از آن شاہنشاه جم جاہ بہ وجود آمدہ و مساوی یکصد و پنجاہ و نہ (۱۵۹) نفر در ایام حیات آن زیدۂ ممکنات متدرجاً وفات جستہ اند و یکصد و یک (۱۰۱) نفر ذکور و اناث بعد از رحلت آن حضرت باقی بودند و بہ غیر شاہزادہ مرحوم دولتشاہ و حضرت نایب السلطنہ مغفور کہ پیش از خاقان مبرور سرای عاریت را بدرود کردند، در رحلت خاقان اکبر پنجاہ و سہ (۵۳) پسر و چہل و شش (۴۶) دختر در عالم شہود وجود داشتند و اولاد و نبایر بلافصل خاقان کہ زادہ از صلب و بطن ذکور و اناث شاہزادگان بودہ تا سال پنجاہ (۵۰) کہ رحلت خاقان در آن اتفاق افتاد ہفتصد و ہشتاد و چہار (۷۸۴) تن می شد. در ذکر اناث ادب مانع است ولی اسامی مبارک شاہزادگان بی ہمال بی رعایت ترتیب سال نگاشته شد تا مانند این دولت ابد مدت نام ایشان نیز در روزگار مؤید گردد.

اول: نواب شاہزادہ نایب السلطنہ عباس میرزا در چہارشنبہ ذیحجہ سال یکہزار و دوہست و سہ (۱۲۰۳ھ / ۱۷۸۹م) در قصبہ نوا از بطن صبیہ محترمہ فتحعلی خان قاجار دولو برادر جان محمدخان بودہ، و چنانکہ گذشت در سال ۱۲۴۹ھ /

۱۸۳۳-۱۸۳۴ م) رحلت نمود.

دویم: نواب شاهزاده محمدعلی میرزا در همین سال متولد شده و در سنه ۱۲۳۷ (هـ / ۱۸۲۲ م) رحلت یافت.

سیم: نواب شاهزاده محمدقلی میرزا در شب هفتم ربیع الثانی همین سال در قصبه نوا متولد شده والدهاش صبیه محمدخان قوینلوخال خاقان شهید و همشیره امیرکبیر اعتضادالدوله سلیمان خان قاجار بود.

چهارم: ولادت نواب شاهزاده محمدولی میرزا را در جمعه عید رمضان المبارک و غره شوال تصحیح کرده اند و سالها در خراسان و یزد حکومت داشته و بعدها در خدمت خاقان صاحب قران بود، شرح جلالتش در متن تاریخ ترقیم یافته است.
پنجم: نواب شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما ولادتش در عید اضحی همان سال و مولدش نیز در همان قصبه و والدهاش دختر جعفرخان بن قادر خان عرب بسطامی بود.

ششم: نواب حسنعلی میرزای شجاع السلطنه برادر صلیبی و بطنی او در جمعه ذیحجه یکهزار و دویست و چهار (۱۲۰۴ هـ / اوت ۱۷۹۰ م) متولد شد.
هفتم: نواب علیشاه ملقب به ظل السلطان برادر صلیبی و بطنی نایب السلطنه مرحوم، ولادتش در ششم شعبان سنه ۱۲۱۰ (هـ / فوریه ۱۷۹۶ م) بود.
هشتم: شاهزاده محمدتقی میرزا حسام السلطنه حاکم بروجرد.

نهم: نواب علی نقی میرزای رکن الدوله حاکم قزوین در سنه ۱۲۰۷ (هـ / ۱۷۹۲-۱۷۹۳ م) متولد شد.

دهم: امام ویردی میرزای ایلخانی برادر بطنی رکن الدوله در یکهزار و دویست و ده (۱۲۱۰ هـ / ۱۷۹۶ م) متولد شد.

یازدهم: نواب شیخعلی میرزا حاکم ملایر بوده و مادرش دختر شیخ علی خان زند است ولادتش در شهر رجب ۱۲۱۰ (هـ / ۱۷۹۶ م) بود.

دوازدهم: نواب شاهزاده عبدالله میرزای متخلص به «دار» حاکم خمسه در بیست و چهارم شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۱۱ (هـ / نوامبر ۱۷۹۶ م) متولد شد.

سیزدهم: نواب حیدرقلی میرزا حاکم گلپایگان، والدهاش صبیه عم خاقان مغفور مرتضی قلی خان قاجار بود.